

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همگام با حدیث شریف

قاضی خصومت‌ها

(ترجمه)

در این خصوص ابوداود در سنن‌اش از علی رضی الله عنه چنین روایت می‌کند:

«عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْيَمَنِ قَاضِيًا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ تُرْسِلُنِي وَأَنَا حَدِيثُ السِّنِّ وَلَا عِلْمَ لِي بِالْقَضَاءِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ سَيَهْدِي قَلْبَكَ وَيَنْبُتُ لِسَانُكَ فَإِذَا جَلَسَ بَيْنَ يَدَيْكَ الْخَصْمَانِ فَلَا تَقْضِيَنَّ حَتَّى تَسْمَعَ مِنَ الْآخِرِ كَمَا سَمِعْتَ مِنَ الْأَوَّلِ فَإِنَّهُ أَحْرَى أَنْ يَتَّبِينَ لَكَ الْقَضَاءَ قَالَ فَمَا زِلْتُ قَاضِيًا أَوْ مَا شَكَّكْتُ فِي قَضَاءٍ بَعْدُ»

ترجمه: از علی رضی الله عنه روایت است، که ایشان فرمودند، رسول الله صلی الله علیه وسلم من را به عنوان قاضی به یمن فرستاد، گفتم یا رسول الله، من را می‌فرستید، در حالی که من نوجوان هستم و در خصوص قضاوت دانش (لازم را) ندارم. فرمودند الله به زودی قلبات را راهنمایی کرده و زیانت را ثابت خواهد داشت؛ هنگامی که در پیش رویت دو طرف مخاصم می‌نشینند، هرگز (درمیان شان) داوری نکن تا به (سخن) دومی گوش فرادهی، همان‌طور که به (سخن) اولی گوش دادی؛ این کار برای مشخص شدن قضاوت بهتر است. علی رضی الله عنه فرمود: از آن پس من همواره قاضی بودم و یا فرمود: از آن پس من در هیچ قضاوتی دچار شک و تردید نشدم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم خود در خصومت‌هایی که در میان مردم به وقوع می‌پیوست، قاضی قرار می‌گرفتند؛ هم‌چنان غیر از خود، کسانی از مسلمانان را به نیابت از خویش به قضاوت می‌گماشتند. چنان‌چه در حدیث فوق بیان شد، علی رضی الله عنه را به صفت قاضی یمن گماشتند و علی رضی الله عنه و ما را آموختانند که قضاوت میان مردم چه گونه صورت می‌گیرد. به علی رضی الله عنه فرمودند: «هنگامی که در پیش رویت دو طرف مخاصم می‌نشینند، هرگز (درمیان شان) داوری نکن تا به (سخن) دومی گوش فرادهی، همان‌طور که به (سخن) اولی گوش فرادادی.» بدین ترتیب، چیزی که ما از این حدیث آموختیم این است که:

- 1- این که در قضاوت خصومت‌ها، موجودیت مدعی و مدعی علیه لازمی است؛ چون این مدعی و مدعی علیه اند که دو طرف مخاصم در یک قضیه می‌باشند و بدون مدعی هیچ قضیه‌ای مورد محاکمه قرار نگرفته و هیچ دعوی اقامه نمی‌شود.
- 2- این که هیچ قضاوتی صورت نمی‌گیرد، مگر در مجلس محاکمه و جلسه قضایی: نشستن دوطرف مخاصم در پیش روی قاضی، شرط صحت قضاوت و شرط در پذیرش اسناد و مدارک طرفین دعوی است؛ چون در قضاوتی که دوطرف مخاصم، پیش روی قاضی حاضر نمی‌آیند، از هیچ اعتباری برخوردار نیست؛ طرفین باید هریک حجت خویش را در یک جلسه واحد بیان دارند و سپس قاضی در میان شان حکم صادر کند.

3- این که حجت مدعی، برهان و دلیلی است که ادعایش را تأیید می کند و این برهان و دلیل گاهی سند نوشته شده و یا اقامه شهود بر صحت آن سند است و گاهی اقامه شهود بر واقعیت موضوع خصومت، در صورت نبودن سند نوشته شده در نزد مدعی. چنان که الله سبحانه و تعالی می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا بِيْخُسَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْلِعَ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيهِ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ كَيْدَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ﴾ [بقره: 282]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه به همدیگر تا مدت معینی وامی دادید، آن را بنویسید، و باید نویسندۀ ای دادگرانه آن را بنویسد، و هیچ نویسندۀ ای از نوشتن بدان گونه که الله بدو آموخته است، سرپیچی نکند. پس نویسندۀ باید بنویسد و آن کس که حق بر ذمه او است، باید املاء کند و از پروردگارش بترسد و چیزی از آن نگاهد، و اگر کسی که حق بر ذمه او است، کم خرد یا ناتوان باشد، یا او نتواند که املاء کند، باید ولی او دادگرانه املاء کند. دو نفر از مردان خود را به گواهی گیرید و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از میان کسانی گواه کنید که مورد رضایت و اطمینان شما هستند (تا اگر یکی انحرافی پیدا کرد، دیگری بدو یادآوری کند) و چون گواهان را به گواهی خوانند باید که از این کار خودداری نورزند. از نوشتن وام (خواه کم باشد یا زیاد) تا سررسید آن دلگیر نشوید. این در پیشگاه الله دادگرانه تر و برای گواهی استوارتر، و برای آن که دچار شك و تردید نشوید، بهتر می باشد. مگر این که داد و ستد حاضر و نقدی باشد که در میان خود دست به دست می کنید، پس در این صورت بر شما باکی نیست، اگر آن را ننویسید. هنگامی که خرید و فروش می کنید، کسانی را به گواهی گیرید و نویسندۀ و گواه نباید که زیان ببینند و نباید که زیان برسانند، و اگر چنین کنید از فرمان الله بیرون رفته اید. از الله بترسید و الله به شما می آموزد و الله به آنچه می کنید آگاه است.

4- این که حجت مدعی علیه در رد ادعای مدعی و در رد دعوی، سوگند است، این در حالتی است که مدعی کدام دلیل و برهانی برای اثبات دعوی خویش نداشته باشد. در این صورت قاضی از مدعی علیه می خواهد که سوگند بخورد به این که دعوی و ادعای که علیه او وارد شده، دروغ است. چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی که ترمذی از وائل بن حجر از پدرش روایت می کند، چنین بیان داشتند:

«عَنْ وَائِلِ بْنِ حُجْرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ حَضْرَمَوْتَ وَرَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ الْحَضْرَمِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا غَلَبَنِي عَلَى أَرْضٍ لِي فَقَالَ الْكِنْدِيُّ هِيَ أَرْضِي وَفِي يَدِي لَيْسَ لَهُ فِيهَا حَقٌّ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَسَلَّمَ لِلْحَضْرَمِيِّ أَلَكَ بَيْنَهُ قَالَ لَا قَالَ فَلَكَ يَمِينُهُ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ فَاجِرٌ لَا يَبَالِي عَلَيَّ مَا حَلَفَ عَلَيْهِ وَلَيْسَ يَتَوَرَّعُ مِنْ شَيْءٍ قَالَ لَيْسَ لَكَ مِنْهُ إِلَّا ذَلِكَ قَالَ فَأَنْطَلَقَ الرَّجُلُ لِيُحْلِفَ لَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أَذْبَرَ لَيْنُ حَلَفَ عَلَيَّ مَالِكٌ لِيَأْكُلَهُ ظُلْمًا لِيَلْقَى اللَّهَ وَهُوَ عَنْهُ مُعْرِضٌ»

ترجمه: وائل بن حجر از پدرش روایت می‌کند که وی چنین گفته است: یک مرد از حضرموت و یک مرد از کنده نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند، مرد حضرمی گفت یا رسول الله این مرد زمین من را در اختیارش گرفته است، مرد کنندی گفت؛ این زمین خودم است که در دست من است، او در این زمین کدام حقی ندارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند؛ پس می‌توانی این را فرمودند، آیا کدام دلیل و برهانی داری؟ مرد حضرمی گفت نه؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند؛ پس می‌توانی این را سوگند دهی. وی گفت یا رسول الله این مرد فاجر است، هیچ باکی بر چیزی که بر آن قسم می‌خورد ندارد و از هیچ چیزی اجتناب نمی‌کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمودند، تو با این مرد جز این هیچ کار دیگری کرده نمی‌توانی. مرد کنندی رفت تا برای آن سوگند بخورد؛ زمانی که وی رویش را (به قصد رفتن) برگشتاند، رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی گفت؛ اگر بر مال تو سوگند خورد، بدان که آن را به بی‌عدالتی خورده و با الله طوری ملاقات خواهد کرد که از وی روی گردان خواهد بود.

5- اما در اسلام و دولت خلافت که بزودی به اذن الله سبحانه و تعالی خواهد آمد، محکمه چگونه تشکیل می‌شود؟ مطابق به شکلیاتی تشکیل خواهد شد که حزب التحریر در قانون اساسی تبنی شده‌اش بیان می‌دارد:

6- جواز ندارد که محکمه‌ای شکل یابد مگر توسط یک قاضی که صلاحیت فیصله را در قضاوت داشته باشد؛ اما جواز دارد که همراه با وی یک قاضی و یا بیشتر از یک قاضی باشد که فقط تنها صلاحیت مشوره و اظهار رأی داشته باشند، با این ملاحظه که رأی آن بر قاضی مکلف به حکم در قضیه الزام آور نیست؛ چون این عمل کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم است طوری که برای یک قضیه بیشتر از یک قاضی نگماشته اند.

7- این که تعیین چندین قاضی در یک شهر که در یک مکان به کار قضاوت مشغول بوده و در تمام انواع قضایا صلاحیت قضاوت را داشته باشند، جواز دارد؛ اما کار شان در محاکم جداگانه صورت گرفته و هر محکمه دارای قاضی واحد باشد که صلاحیت رسیدگی به یک قضیه را داشته باشد؛ طوری که جواز دارد یک قاضی را در قضایای معینی قاضی تعیین نموده و آن را از قضاوت در غیر آن قضایا منع نمود؛ یعنی برای وی قضایای مشخصی را تخصیص داد؛ چون قاضی در قضاوت نایب خلیفه بوده و قضاوت مبنی بر این مانند وکالت است، بدون هیچ تفاوتی میان قضاوت و وکالت، چون قاضی وکیل خلیفه بوده و همان طور که جواز دارد وکالت، وکالت خاص باشد، جواز دارد وکالت عام نیز باشد. بنا براین، جواز دارد که قاضی را در قضایای معینی تعیین و قاضی دیگری را در قضایای دیگر تعیین نمود، اگر چه در یک مکان هم باشد، مهم این است که در یک محکمه یک قاضی حکم کند؛ چنانچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم در قضاوت در خصوص یک قضیه نیابت شد، مانند نیابت عمرو بن عاص و همان طور که در تمام قضایای یک ولایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم نیابت شده است، مانند نیابت علی بن ابی طالب رضی الله عنه که به قضاوت یمن گماشته شد؛ چیزی که دال بر جواز خصوصی ساختن و عمومی ساختن قضاوت می‌باشد.

8- این که مبنی بر این جواز دارد که قضایا را درجه‌بندی کرده و بر اساس آن درجات و بر اساس تخصص قضات در انواع مختلف قضایا محاکم متعددی ایجاد نمود و این تنظیماتی است که در دوره‌های اولی میان مسلمانان وجود داشته است، چنانچه

ماوردی در کتاب خویش (احکام السلطانیه) می‌گوید: ابو عبدالله الزبیری گفت: همواره امرای ما در بصره بر مسجد جامع قاضی‌ای را می‌گمارند که آن را قاضی مسجد می‌نامیدند، آن قاضی در خصوص دو صد درهم، بیست دینار و کمتر از آن حکم می‌نمود و از موقفی که برایش تعیین شده بود، تجاوز نمی‌کرد.

9- این که قضاوت در اسلام از حیث حکم در قضایا؛ در یک درجه قرار دارد، در اسلام و سپس در دولت خلافت محاکم استئناف و محاکم تمییز وجود نخواهد داشت. به مجرد این که قاضی حکم خویش را صادر نمود، حکم آن نافذ بوده و حکم آن توسط قاضی دیگر نقض نمی‌گردد؛ چون قاعده شرعی این است که (اجتهاد به مثل آن نقض نمی‌گردد). بنا براین، موجودیت محاکمی که احکام محاکم دیگر را نقض نماید صحت ندارد.

اما برخی حالات مشخصی هست که در آن حکم قاضی نقض می‌شود و آن حالات عبارت اند از:

1- آن گاه که قاضی بر اساس احکام کفر حکم کند، مبنی بر این فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم:

«مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»

ترجمه: هرکسی در قضیه ما چیزی را احداث کند که از آن نباشد آن چیز مردود است.

2- آن گاه که قاضی به حکمی حکم کند که مخالف نص قطعی کتاب، سنت و اجماع صحابه باشد، مبنی بر این روایت ابوداود از جابر رضی الله عنه:

«أَنَّ رَجُلًا زَنَى بِامْرَأَةٍ فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجُلِدَ الْحَدُّ ثُمَّ أُخْبِرَ أَنَّهُ مُحْصَنٌ فَأَمَرَ بِهِ فَرَجِمَ»

ترجمه: مردی با زنی زنا کرده بود براساس فرمان رسول الله صلی الله علیه وسلم حد دره بر وی جاری شد، سپس خبر داده شد که وی محصن بوده است، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمان به سنگسار آن دادند.

3- هرگاه قاضی حکمی را صادر کند که مخالف واقعیت قضیه باشد، مانند این که به قصاص نمودن شخصی مبنی بر این که وی قاتل است حکم کند، سپس قاتل واقعی مشخص شود. عبدالرزاق در تألیف خویش از ابی حرب بن اسود دیلی از پدرش روایت کرده که وی گفت: زنی نزد عمر رضی الله عنه آورده شد که بچه‌ای را به دنیا آورده بود؛ در حالی که شش ماه از ازدواج آن می‌گذشت. عمر رضی الله عنه خواست وی را سنگسار نماید، خواهرش نزد علی رضی الله عنه آمد و گفت: عمر خواهرم را سنگسار می‌کند، اگر کدام عذری برایش سراغ داری، برایم بگو! علی رضی الله عنه گفت: برایش عذری هست. وی تکبیری گفت که عمر رضی الله عنه آن را شنید؛ سپس به سمت عمر رضی الله عنه رفت و گفت؛ علی به این باور است که برای خواهرم عذری وجود دارد. عمر رضی الله عنه به دنبال علی رضی الله عنه فرستاده گفت: عذر آن چیست؟ علی رضی الله عنه گفت: الله سبحانه می‌فرماید:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ [بقره: 233]

ترجمه: مادران باید که فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند.

و می‌فرماید:

﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ [احقاف: 15]

ترجمه: و کمترین دوران بارداری و از شیرگرفتگی او سی ماه است.

در این صورت مدت زمان بارداری آن شش ماه و مدت زمان تا جداسازی او از شیر مادر بیست و چهار ماه می‌شود، گفت چنین شد که عمر رضی الله عنه آن زن را رها نمود. در این حالات و مانند آن حکم قاضی نقض می‌گردد و کسی که صلاحیت نقض آن را دارد قاضی مظالم است.

4- در اخیر: خوب است که قبل و بعد از محاکمه هر دو طرف مخاصم مورد موعظه قرار گیرند: چنانچه مسلم در صحیح خود از ام سلمه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین فرمودند:

«إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ الْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَقْضِي لَهُ عَلَى نَحْوِ مِمَّا أَسْمَعُ مِنْهُ فَمَنْ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْهُ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ»

ترجمه: شما نزد من برای مخاصمه (دعوی) می‌آیید، ممکن برخی از شما در استدلال خویش خوش لحن تر باشد و من طبق آنچه می‌شنوم قضاوت کنم، کسی که من قسمتی از حق برادرش را برایش دادم، پس وی، آن را نگیرد، چون من قطعه‌ای از آتش را برایش دادم.